

بالاخره قشون ایران پس از يك مقاومت شجاعانه در هم شکسته
هزیمت اختیار کردند.

هزیمت گرفتند ایرانیان بسی کشته شد نامور از میان
یزد کرد هم پس از شکست فاحش قشون ایران با عده کثیری
از اکبر و اعیان مملکت بطرف سجستان و کرمان و از آنجا
بخراسان متواری شده و بالاخره خود در مرو بدست آسیابانی
کشته و قتل او عبرت تاریخ گردید و در اینسال یعنی در سال ۳۱
هجری سلطنت چند هزار ساله ایران بدست اعراب ساقط شد.

قاهره - م. ط.

هزیمت

زنان نامور ژاندارك کیست؟

قریباً پانصد سال از زمان طلوع این دخترک
روستائی میگذرد، هنوز ملت زنده فرانسه نام
نامی او را فراموش نکرده، بلکه در مواقع
مخصوص در سر تا سر فرانسه بافتخار او



جشنهای با شکوه میگیرد.

«مملکت ژاندرک» و «وطن ژاندرک» همواره در نظر اینملت
متمدن دو کلمه مقدسی است که در هنگام اظهار تفاخر و مباهات
بزبان میراند. مخصوصاً در جنگ بین المللی اخیر، این نام مقدس
بیش از پیش بر شهرت خود افزوده، غالب شعرا و نویسندگان
فرانسه در بسیاری از اشعار، سرودها و مقاله‌هاییکه برای تحریک
و تشویق ابناء وطن خود بجنگ و خصومت با آلمان سروده یا
مینوشتند، آنها را به پیروی این «ژنی» بی نظیر تحریص می

نمودند. چرا که ژاندارك در حقیقت، يك مجسمه و نمونهٔ عالشی از شجاعت و وطن پرستی بود که بعزم راسخ و قوت قلب خویش وطن خود را از دستبرد بیگانه نجات داده است.

چون اوضاع کنونی ایران شدیداً ظهور و بروز حس وطن پرستی، فداکاری و جان بازی در راه وطن را ایجاب مینماید، لازم دانستم که قدری به تفصیل از شرح حال و تاریخ حیات این دختر بی همتا برای هموطنان عزیزم توضیح دهم، شاید از این تازیانهٔ عبرت قدری بخود آمده، از خواب غفلت بیدار، و بیش از این راضی نشوند که کشور کوروش بزرگ و داریوش کبیر و نادرشاه افشار بدین خواری و بیچارگی، روزگار خود را بسر برد، و بواسطهٔ نبودن عاطفه و حس وطن پرستی در ما فرزندان نا خلف، بنیان استقلال این مملکت تاریخی از بیخ و بن بر انداخته شود. اینک شرح حال این دختر بی همتا:

در طی مدت ۱۱۶ سال یعنی از تاریخ ۱۳۳۷ تا ۱۴۵۳ میلادی فیما بین دولت فرانسه و انگلیس جنگهای اتفاقی افتاد که در تاریخ به «جنگهای صد سالهٔ دوم» نامیده میباشند. در عرض این محاربات انگلیسها متدرجاً قسمت مهمی از مملکت فرانسه را تسخیر و مخصوصاً در زمان شارل هفتم تمام قسمت شمالی فرانسه را تا شط «لوار» بتصرف در آوردند. شارل هفتم ناچار بسلطنت قسمت جنوبی آن مملکت رضا داده خود را پادشاه جنوب فرانسه خواند. ولی انگلیسها بهمین اندازه هم قناعت نکرده و عیناً چون حال حاضر که نصف آباد کردهٔ زمین جزو مستملکات آنها است و ممذک برای تسخیر نیم دیگرش سعی دارند، در مقام تسخیر و تصرف باقی ماندهٔ آن مملکت بر آمدند و برای نیل بدین مقصود در سال ۱۴۲۸ بمحاصرهٔ «ارلئان» که یکی از شهرهای معتبر

فرانسه است پرداختند. اتفاقاً شارل به بدترین احوال گرفتار و از فرط استیصال و بر حسب رأی مشاورین خود میخواست بکلی از آرلئان صرف نظر کرده خودش هم بسمت جنوب فرار نماید. درینصورت فاتحه فرانسه بکلی خوانده شده و باقی مملکت نیز با کمال سهولت بتصرف انگلیس‌ها در می‌آمد. ولی اتفاق غیر مترقبه ژاندارک، یگانه شهسوار میدان وطن پرستی و جلادت، تمام این خطرات را بر طرف و آب رفته را بجوی باز آورد.

ژاندارک دختری بود بسن هفده، بسیار عاقل و دیندار، پاکدامن و پرهیزگار که در خانواده دهقان فقیری بوجود آمده، غالباً پس از فراغت از کار بکلیسا رفته باعمال مذهبی و عبادت می پرداخت. دزین گیرودار که روزگار هستی و استقلال فرانسه هیچ نمانده بود بر باد فنا رود، ایندختر را غالباً حالت خلصه و تفکری دست داده، بطور وضوح ندائی از طرف خدا بگوش دلش میرسید که وی را برای نجات وطنش تحریر می نمود. ژاندارک مدعی بود که از طرف خدا به وی امر مؤکد شده است که به کمک پادشاه فرانسه و وطنش برسد، لهذا اطاعت امر خدا را بر خود واجب شمرده و قصد عزیمت خود را بوالدینش اعلام داشت. پدرش او را جداً از تعقیب این خیال مانع و حتی بقتلش تهدید نمود، ولی او اعتنا نکرده و بدون حصول رضایت والدین از «دمرمی» (۱) مسقط الرأس خود فرار کرده و بدو نزد «سیر دو بدرکور» (۲) که حاکم شهر «وکولر» (۳) بود رفته قصد خود را باو اظهار می‌کند. مشار الیه یکدسته سوار بدرقه وی کرده او را بطرف «شینن» (۴) مقر پادشاه اعزام میدارد. ژاندارک به دربار شارل هفتم عقاید خود را اظهار و متعهد میشود که اگر یکدسته قشون

[۱] Domrémy [۲] Sire de Baudricaut [۳] Vaucoulers. [۴] Chinen.

در تحت فرمانش بگذارند بزودی محاصره آرلثان را مرتفع دارد، اما بدو در بان پیمغز و بی مایه فرانسه نسبت به ژاندارک سوء ظن حاصل و اظهارات او را باور نمیداشت تا اینکه پس از تحقیقات و استنتاجات زیاد صدق نیت و عقیدت او مسلم آمده، شارل یک بیرق باو داده و یک عده نظامی در زیر فرمانش بگذاشت.

ژاندارک، آندختر دهقانی که هرگز جائی جز قریه خود را ندیده بود، لباس مردانه پوشیده، مردانه خود را در میدانهای جنگ، در وسط اردوهای نا شناسی دشمن و در نبردهائیکه هر يك را با يك عالم اعتماد بی نظیر انتظام میدهد انداخته، در نتیجه زحمات و اقدامات قابل ستایش خود را به آرلثان رسانید و بقلعه‌های انگلیسها که چون حلقه انگشتر اطراف آن شهر را گرفته بودند حمله برده، در هشتم ماه می سال ۱۴۲۹ محاصره آن شهر مهم را مرتفع و داغ تصرف و تسخیر آنها بر دل انگلیسها چون لکه تشکی الی الابد باقی گذاشت. ژاندارک پس از این فتح نمایان در تمام مملکت فرانسه صدای شهرتش پیچیده و چنان تحریک غیرتی در کلیه فرانسویان بعمل آمد که از تمام اطراف و جوانب جوانان فوج فوج آمده در تحت فرماندهی او داخل صف مبارزه شدند.

ژاندارک انگلیسها را مجدداً تعقیب کرد و آنها را در «پانای» (۵) شکست سختی داده و در چند نقطه نیز آنها را مغلوب ساخت. چه از یکطرف وجود او در قشون فرانسه اسباب قوت قلب فرانسویان شده و از طرف دیگر قشون انگلیس او را جادوگر تصور کرده همه جا از مقابل او میگریختند. خلاصه ژاندارک پادشاه را داخل شهر «رنس» (۶) کرده و درینجا مراسم تاج گذاری و تقدیس وی را بعمل آورد. سپس برای محاصره شهر

[۵] Patay [۶] Reims.

پاریس حرکت و در آنجا مجروح شده با اشاره پادشاه از محاصره آنتهر دست کشید و باستخلاص شهر «کمپی‌انی» (۷) بشتافت، لیکن درینجا بیچاره دختر بدست یکنفر از دوک‌های خائن فرانسه موسوم به «دوک دو لوکزامبورگ» گرفتار شده و دوک مشارالیه او را در مقابل مبلغ ده هزار فرانک تسلیم انگلیسها کرد.

انگلیسها که سابقاً فوق‌العاده سعی کرده بودند در انظار سپاهیان خود ژاندارک را جادوگر قلمداد نموده و مأموریت ربانی او را تکذیب و دعوی کذبی بشمار آورند اینموقع را مغتنم شمرده در مقام برآمدند که شخصاً او را مجبور کنند تا اقرار کند که مأموریتش کذب، دعاوی و عقایدش همه دروغ و هر چه را تا آنوقت از قوه بفعل آورده فقط بوسیله سحر و جادو بوده است. اتفاقاً برای اجرای این خیال زشت آلت خوبی بدست آوردند و آن یکنفر کشیش بیکیش موسوم به «پیرکشن» (۸) بود که فقط بسائمه حس جاه طلبی و طمع احراز مقام خلافت شهر کرده طرفداری انگلیسها را بر ضد وطنش پیشه خویش ساخته بود.

مجلس محاکمه در تاریخ ۲۱ فوریه ۱۴۳۱ در زیر ریاست «روان» (۹) پشت پا بتمام احساسات عالی اخلاقی نموده و کشیش فوق‌الذکر و بعضویت یکعده بسیاری از روحانیان که برذالت و سفالت طبع آنها کاملاً خاطر جمع بود مفتوح و یک کشمکش و مراغه مفصل سه ماهه بین قضات و ژاندارک در میگردد. ایندختر بدبخت با وجود اینکه درین واقعه نه یاری، نه ناصحی، نه مشفقیتی داشت و در اثر صدمات و تألمات روحی و جسمی بکلی فرسوده شده بود، خود را بمراتب وجیه‌تر، بزرگتر و فوق‌العاده شجاعتر از آن روزها هم که در رأس قوای فرانسه

[۷] Compiègne.

[۸] Pierre Cauchen

[۹] Rouen.

تا اعماق صفوف دشمن فرو رفته و آنها را درهم میشکافت نشان میداد. چهل نفر عالم و دانشمند درین مجلس گرد آمده او را بیاد سؤالات ناگهانی و غالباً لا یعنی پیچیده و میخواستند او را مضطرب و غافل گیر کرده شاید بتوانند جوابی از او صادر کنند که همان را اسلحه کرده بر ضد خودش بکار ببرند و همچون نوهین بمذهبتش تفسیر نمایند. اما او از وسط تمام این واقعاتی که برایش گسترده میشد راست بطرف حقیقت مشی نموده، کلیه این اشخاص ماهر و هوشیار را بواسطه سادگی عظمت نفس، طلاقت لسان و نیشهای تمسخر آمیزی که در جوابهای پخته اش مکتون بود در ششدر حیرت انداخته و نمیکذاشت که بر زبانش جاری شود تا باحدی اجازه تصور این معنی را بدهد که او بمأموریت و آمال ربانیهای که قلبش باو الهام مینمود، معتقد نبوده است. ژاندارك راضی شد که بسؤالات ایشان جواب بدهد ولی بدون اینکه آنها را قاضی خود بداند یا بقضاوتشان رضایت دهد، چرا که او جز خدا و ضمیر خویش قاضی دیگر را نمیشناسد و رسماً به خلیفه فوق الذکر میگوید: «شما میگوئید قاضی من هستید؟ همان به که از این گفتار پرهیزید، چرا که این یکعنوان بزرگ است که بخود انتساب میدهد. من از طرف خدا آمده‌ام و بهیچوجه در مقابل شماها مسئولیتی ندارم.»

پس از آن، قضات سؤال عنذر آمیزی از او میکنند که بیچاره دختر هر جوابی باین سؤال بدهد مثل اینست که بدست خود فرمان مرگ خود را امضاء کرده است. میپرسند: «ژان! شما خود را معصوم هم میدانید؟» اگر جواب مثبت بدهد يك غلو جانباخته کرده، و اگر جواب منفی بدهد خود بشخصه خویشتن را محکوم خواهد کرد. ولی او فقط جواب میدهد: «اگر نیستم

خدایم معصوم بفرماید، و اگر هستم خودش حفظ عصمتم را بکند.»
درینمورد که به مقصود نبرسند در مقام بر میآیند او را
باقرار آورند که هماره استعمال سحر و جادو میکرده، مثلاً
یرقی را که هرگز از دست نمیگذاشت فقط يك آلت سحری
بوده است. لاجرم از او میپرسند: «آیا شما گفته اید که بیزق
تان حامل سعادت است؟»

جواب میگوید: «من به اتباع خود گفته‌ام: در میان صفوف
انگلیسها جسورانه داخل شوید، من خودم هم داخل میشدم.»
«چرا آنرا در تقدیس پادشاه بردید و در تقدیس سردار
دیگری نبردید؟»

«برای اینکه آن چندی دخیل در زحمت و مشقت بود
و درینصورت حاضر ساختن آن در تشریفات این تقدیس یکممل
مقرون بعدالتی بود.»

سپس او را ملامت میکنند که چرا باید راضی شود مردم
چون يك موجود ربانیش پرستش کنند: «خیال اشخاصیکه پاهای
دستها و لباسهای شما را میوسیدند چه بود؟»

«این اشخاص بیچاره بمیل و اختیار خود پیش من میآمدند،
چرا که من ابدآ به آنها بدی نکرده و بلکه هر وقت هم از قوه‌ام
بفعل میآمد بآنها کمک میکردم.»

«آیا گمان میکنید که سلطان شما در اقدام بقتل (سنیور
دو بورگنی) خوب یا بد کرد؟»

ژاندرک نمیتوانست بگوید بد کرد بدون اینکه پادشاه خودرا
مقتضیح و بد نام نکرده باشد و نمیتوانست بگوید خوب کرد بدون
اینکه اثبات صحت آن قتل نفس را نموده باشد، لذا اینطور جواب
میدهد: «این اقدام يك خسارت غیر قابل جبرانی بود که برای

سلطنت فرانسه اتفاق افتاد، ولی معذک هر اتفاقی که بین دوک و سلطان روی داده باشد بمن مربوط نیست. من فقط همین را میدانم که خداوندم برای حمایت سلطان فرانسه کسپیل داشته است.»

«آیا شما در امکنه‌ای که از سربازان انگلیس بقتل میرسید هیچ حضور داشتید؟»

آری حضور داشتم. چرا آنها باید ترك خاک فرانسه نگفته و باوطن خود رهسپار نشوند؟» یکنفر از بزرگان انگلیس که در آن مجلس حضور داشت اصغای این جواب شجاعانه چنان اثری در وی حاصل کرد که توانست از خود نگهداری کند و بی اختیار فریاد بر آورد: «به به، عجب بهادری! عجب شیر زنی! ایکاش انگلیسی بود!»

باری آخر الامر او را بشکجه و آزار تهدید کرده، میرغضبها را حاضر و آنها در حضور او پوستها و بساطهای وحشت انگیز خویش را گسترده به تکذیب بیانش او را تکلیف کردند. او باز شجاعانه گفت: «اگر هم کلیه اعضا و جوارح مرا قطعه قطعه کرده و روحم را از جسمم مجزا کنید در مقابل سؤالات شما جوابی جز آنچه کرده و مرتکب شده‌ام نخواهم داد.»

اگر چه محاکمه فوق‌الذکر يك محاکمه عادلانه نبود که از ایندختر بیچاره بعمل آمد ولی بالاخره هم ژاندارك کوچکترین سخنی از دهانش خارج نشد که آلت استفاده و موقع ایراد قضات واقع بشود، لیکن چه فایده که قلم در دست دشمن و اختیار جان ژاندارك در کف او بود. چنانکه بالاخره او را محکوم باعدام و با بدترین وضع ناهنجاری در وسط میدان شهر رووان زنده زنده اش سوزاندند. ژاندارك سوخته و معدوم شد ولی روح پر فتوح او هنوز در آسمان مملکت فرانسه دور زده، همواره هموطنان

خود را بحفظ و نگاهداری مهمترین میراثی که برای آنها بیادگار گذاشته تشویق و تحریک میکند. شاید خوانندگان محترم تعجب کنند که يك دخترک فقیر روستائی چه داشت که برای يك مملکت بزرگی چون فرانسه میراث بگذارد. ولی اگر قدری دقت و تأمل کنند خود تصدیق خواهند کرد که همان «حسن وطن پرستی» که حالیه در میان ابناء فرانسه بنحو اکمل مشاهده میشود یگانه میراث همان نازره دختر است که برای آنان باقی مانده است. چنانکه بتصدیق و شهادت تاریخ فرانسه بواسطه بروز همین حسن وطن پرستی که در اثر نهضت ژاندارک در فرانسویان بوجود آمد تا سال ۱۴۵۳ میلادی بکلی مملکت فرانسه از دست غاصبانة انگلیسها خارج و فقط از تمام آن متصرفات پهناور يك بندر «کاله» در دست آنها باقیماند که آن نیز بالاخره بتصرف فرانسویان در آمده و حق بحقدار رسید.

اصفهان - امیر قلی امین

قیمت ادبی

داستان عبرت انگیز بلای تریاک و قمار و آلكل

بقیه از شماره ۲

هرگز در دنیا باین اندازه متأثر نشده بودم و هزار نوع خیال بر خاطر من غلبه کرد. بدون اینکه يك دقیقه تأخیر کنم، بنزد آن دوست شتافتم و حزن من در آنروز بیش از آن وقتی بود که پدرش وفات یافت. همینکه در منزلش داخل شدم، پسر کوچکش بطریق معتاد، بسویم دویده سلام کرد او را بوسیدم و احوال پدرش پرسیدم گفت: «یکساعت پیش در حجره مخصوص خود داخل شده و سفارش کرده نباید کسی در آنجا برود. این جواب وی بیشتر مرا مشوش ساخته و تقریباً